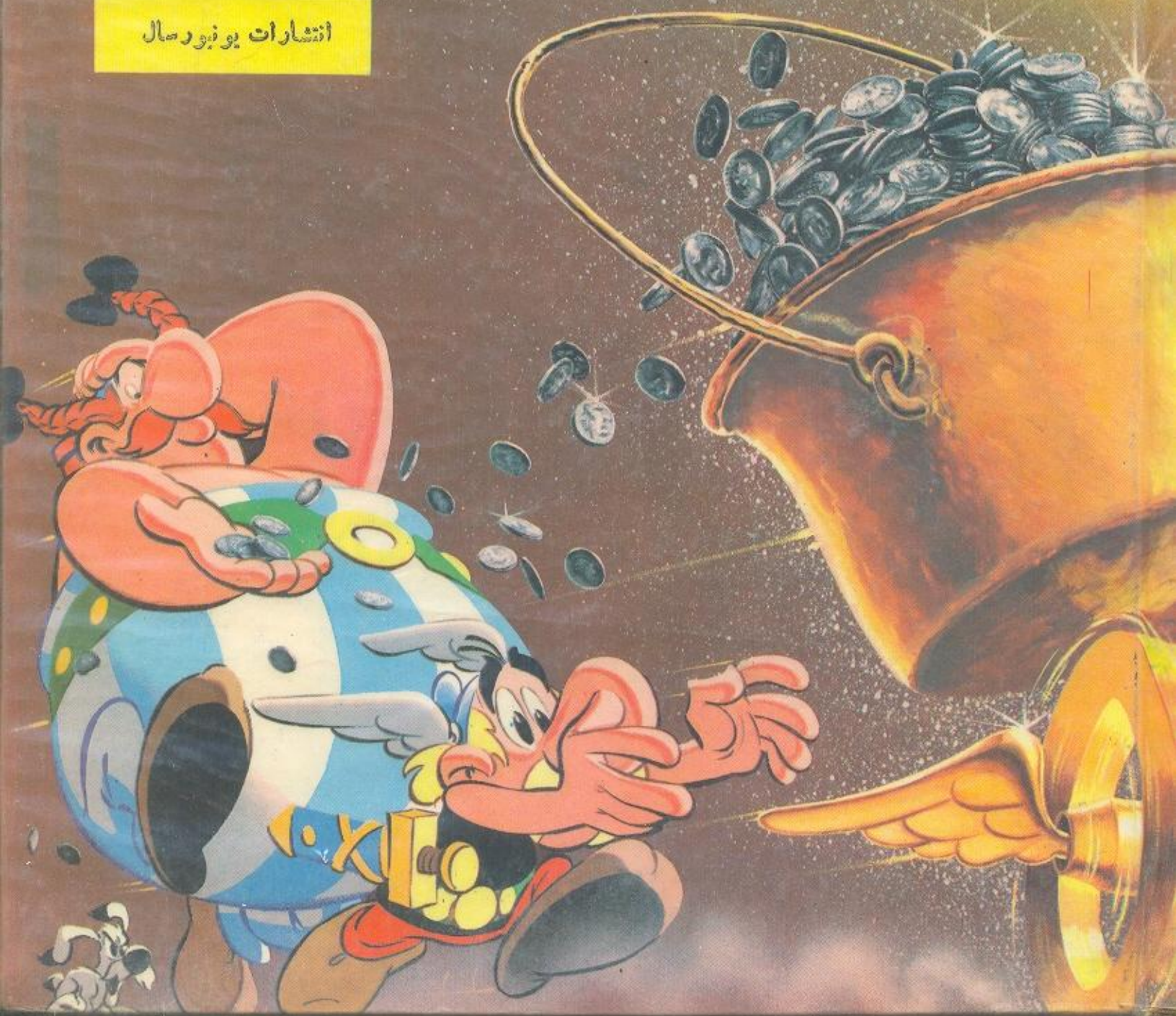


# یکی از ماجراهای آستریکس آستریکس و دیگه

متن داستان از : گوسینی

نقاشی از : اودرزو

انتشارات یونیورسال





یکی از ماجراهای آستریکس

# آستریکس و دیگچه

متن داستان از : گوسینی

نقاشی از : اودرزو



انتشارات یونیورسال

آستریکس و اوبلیکس بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

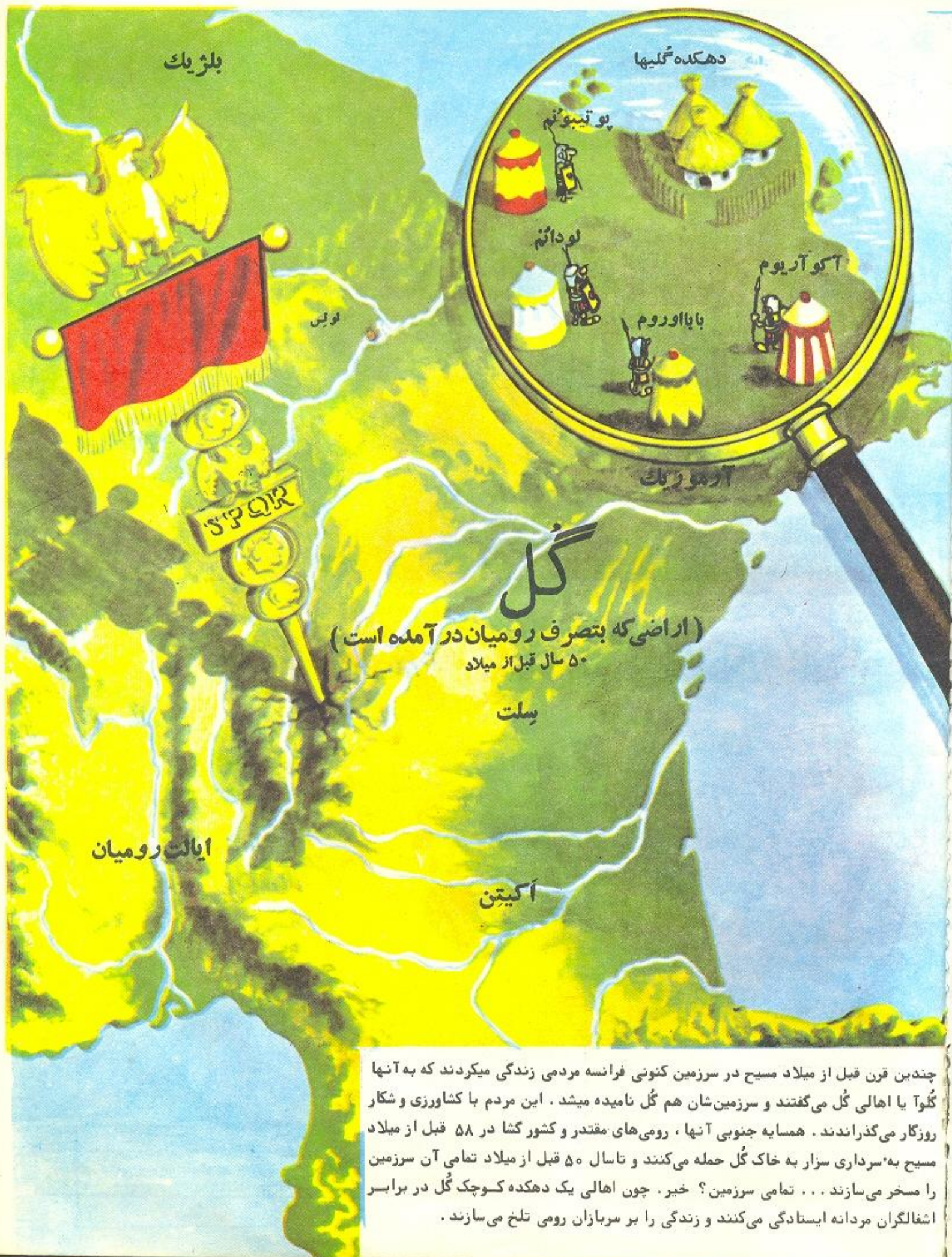
| اشتراکات         | توسط انتشارات             | آلمانی    |
|------------------|---------------------------|-----------|
| لایسنس           | EHAPA VERLAG              | انگلیسی   |
| بروکسل           | BROCKHAMPTON PRESS LTD.   | فرانسوی   |
| کپنهاگ           | LOMBARD                   | دانمارکی  |
| بارسلون          | GUTENBERGHUS BLADENE      | اسپانیایی |
| هلسینکی          | EDITORIAL BRUGUERA S.A.   | فنلاندی   |
| هارلم            | SANOMA OSAKEYHTIO         | هلندی     |
| وردون            | DE GEILLUSTREERDE PERS    | ایتالیایی |
| اسلو             | ARNOLDO MONDADORI EDITORE | نروژی     |
| رندانووا آمادورا | HJEMMET FORLAG            | پرتغالی   |
| هامبورگ          | LIBRARIA BERTRAND         | سوئدی     |
| تهران            | HEMMETS JOURNAL FORLAG    | فارسی     |
|                  | یونیورسال                 |           |

حق چاپ، ترجمه، تقلید، اقتباس و کپیبرداری مخصوص و محفوظ و منحصر به « شرکت انتشارات یونیورسال » میباشد.  
صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۸۳۷۹۶۱



dargaud présente





چندین قرن قبل از میلاد مسیح در سرزمین کنونی فرانسه مردمی زندگی میکردند که به آنها گلوآ یا اهالی گُل می گفتند و سرزمین شان هم گُل نامیده میشد. این مردم با کشاورزی و شکار روزگار می گذراندند. همسایه جنوبی آنها، رومی های مقتدر و کشور گشا در ۵۸ قبل از میلاد مسیح به سرداری سزار به خاک گُل حمله می کنند و تا سال ۵۰ قبل از میلاد تمامی آن سرزمین را مسخر می سازند... تمامی سرزمین؟ خیر. چون اهالی یک دهکده کوچک گُل در برابر اشغالگران مردانه ایستادگی می کنند و زندگی را بر سربازان رومی تلخ می سازند.



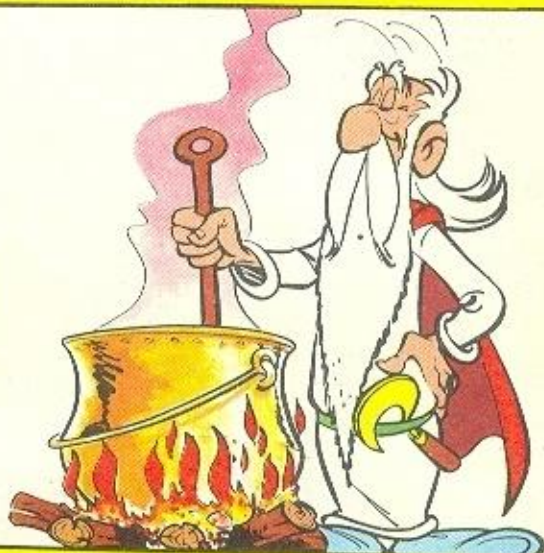


چندتن از اهالی گل...



آستریکس، قهرمان این ماجراها، جنگجویی است کوچک اندام، با هوش و زرتک. همه مأموریت‌های خطرناک جنگی را به او میسپارند. آستریکس قدرت فوق انسانی‌اش را از معجون جادویی پانورامیکس روحانی بدست می‌آورد...

اوبلیکس، یار جدا نشدنی آستریکس است. او به گوشت گراز علاقه فراوانی دارد و همیشه آماده است تا همه کارهایش را زمین بگذارد و به همراه آستریکس به دنبال ماجرا برود. البته اگر ماجرا بی‌زرد و خورد نباشد و از گوشت گراز محروم نشود...



پانورامیکس، روحانی مورد احترام دهکده، سازنده معجون‌های جادویی است. بزرگترین توفیقش در این راه ساختن معجونی است که به آدم نیرویی فوق بشری می‌بخشد. پانورامیکس علاوه بر آن، معجون‌های دیگری نیز می‌سازد...

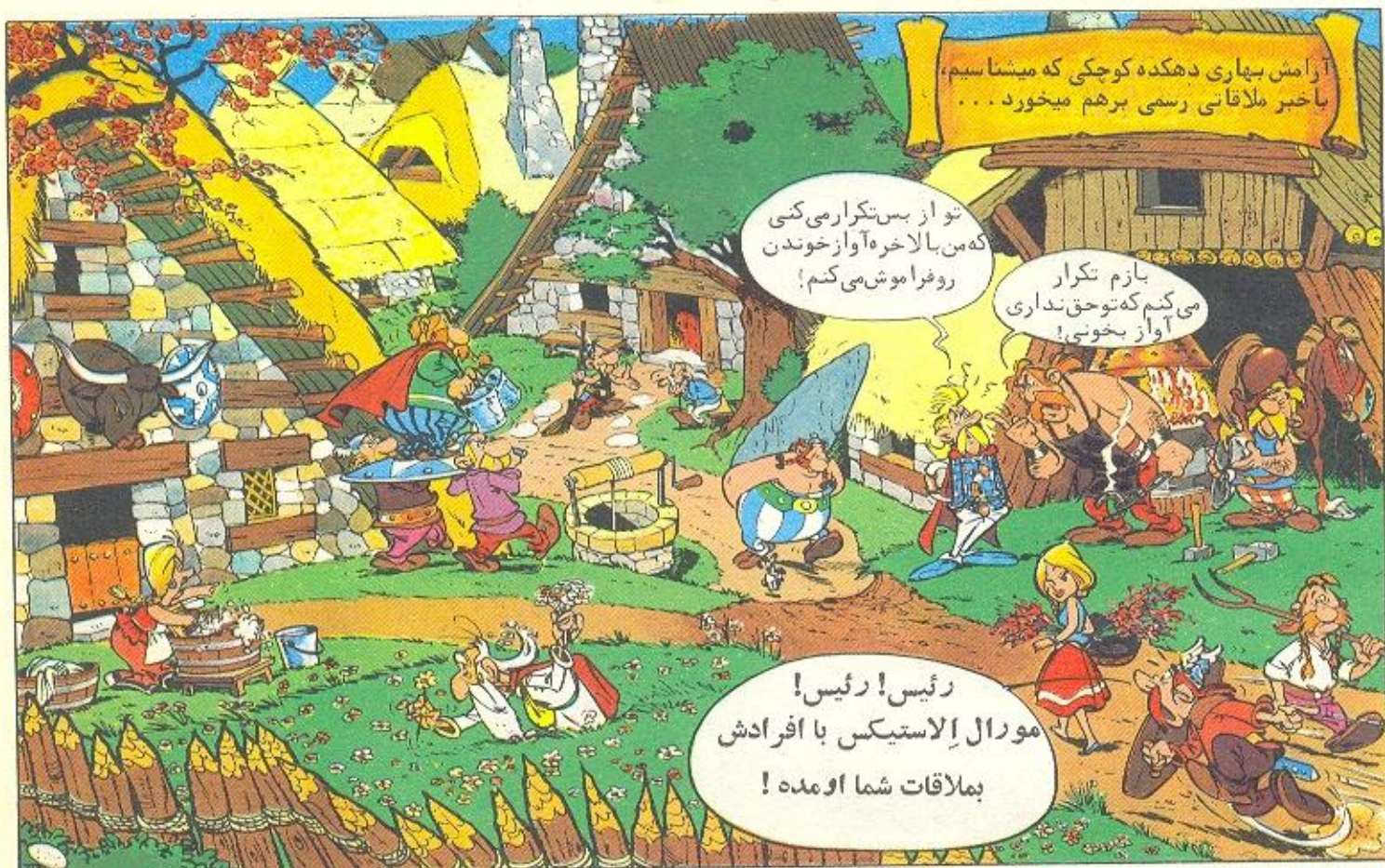


آبراراکورسیکس، رئیس قبیله است. این جنگجوی پیر، شجاع و پر جلال راه‌همه زیر دستانش دوست دارند و دشمنانش از او می‌هراسند. آبراراکورسیکس فقط از یک چیزی می‌ترسد و آن این است که: می‌بادا آسمان روی سرش خراب شود، اما همچنانکه خودش می‌گوید «این اتفاق برای فردا نیست!»



آسورانس توریکس، شاعر خواننده است. درباره استعدادش نظرها مختلف است. خودش خیال می‌کند نابغه است. دیگران فکر می‌کنند هیچ استعدادی ندارد. وقتی چیزی نمی‌گوید همراه خوبی است و همه دوستش دارند...

















خوب، منم همینو میگم، چه لزومی داشت  
سوپ خوشمزه‌ای که توش بود آدم  
بریزه دور!



حیف نیست آدم سوپ  
پیاز و بریزه دور و جاش  
سکه پر کنه!  
اولیکس، که با این سکه‌ها  
میشه سوپ پیاز خرید!



دیگه رومی برم  
تو کلبه‌ام!



خوب، تو برو،  
اولیکس عزیز.  
برات خوراکی میارم!



من تا صبح  
کشیک میدم.  
آخه... امشب به افتخار  
مورال اولیکس ضیافتی برپا  
شده و دلم نمی‌خواد ایده فیکس  
رو از اون محروم کنم...



اشتها... قورت... اشتها!  
پاک یادم رفته بود...  
باید برای آستریکس غذا  
ببرم!



به توتا تیس قسم، اشتها  
بد نیست!

اندکی بعد...



حرفی ندارم... اصلاً هیچ خوشم  
نمیاد وسط غذا موقوفه ایجاد بشه...!



بشین! خودم می‌برم!  
باید باز بهش سفارشهای  
بکنم.





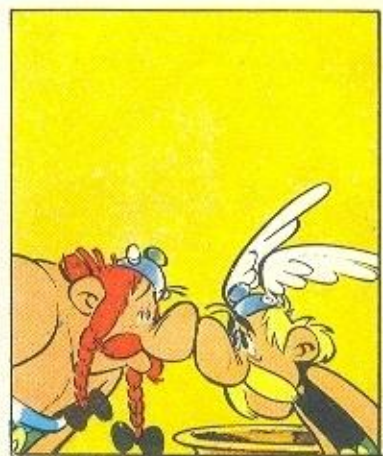




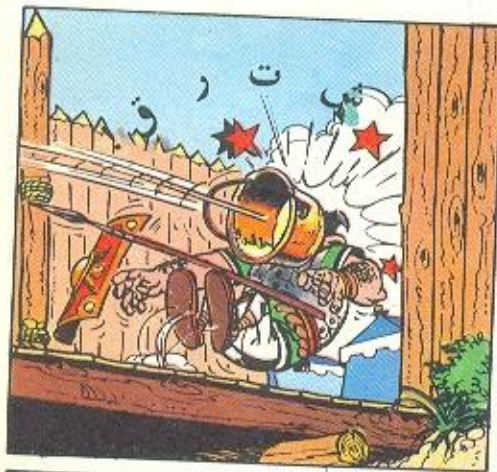
















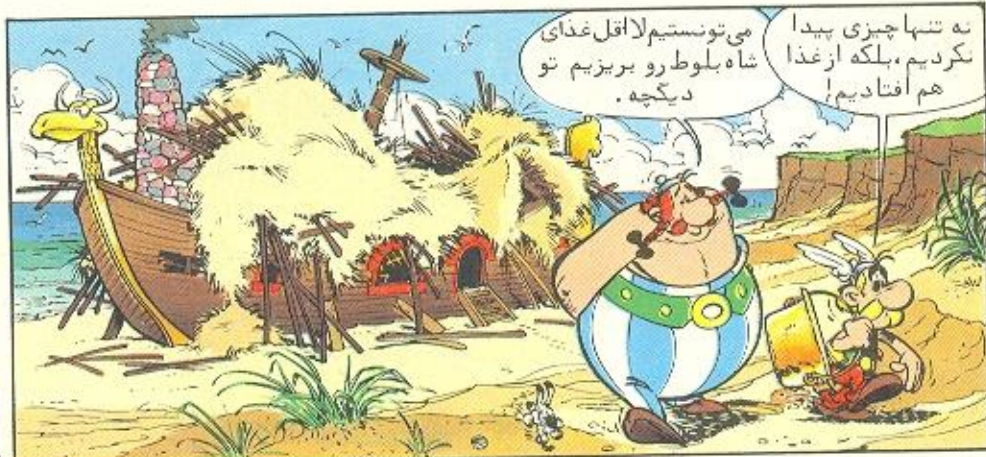




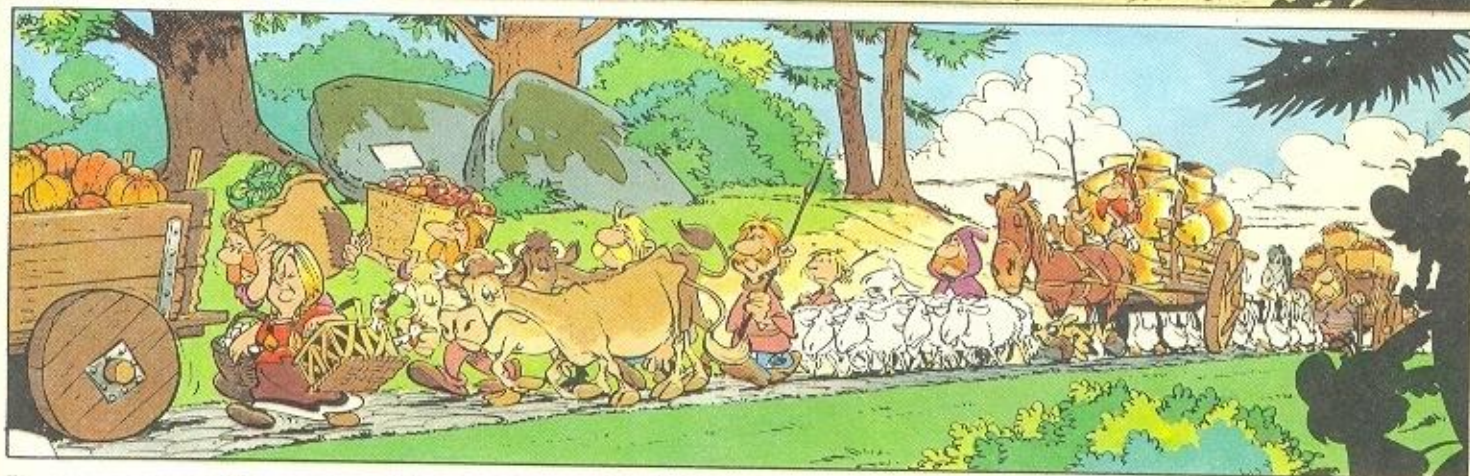




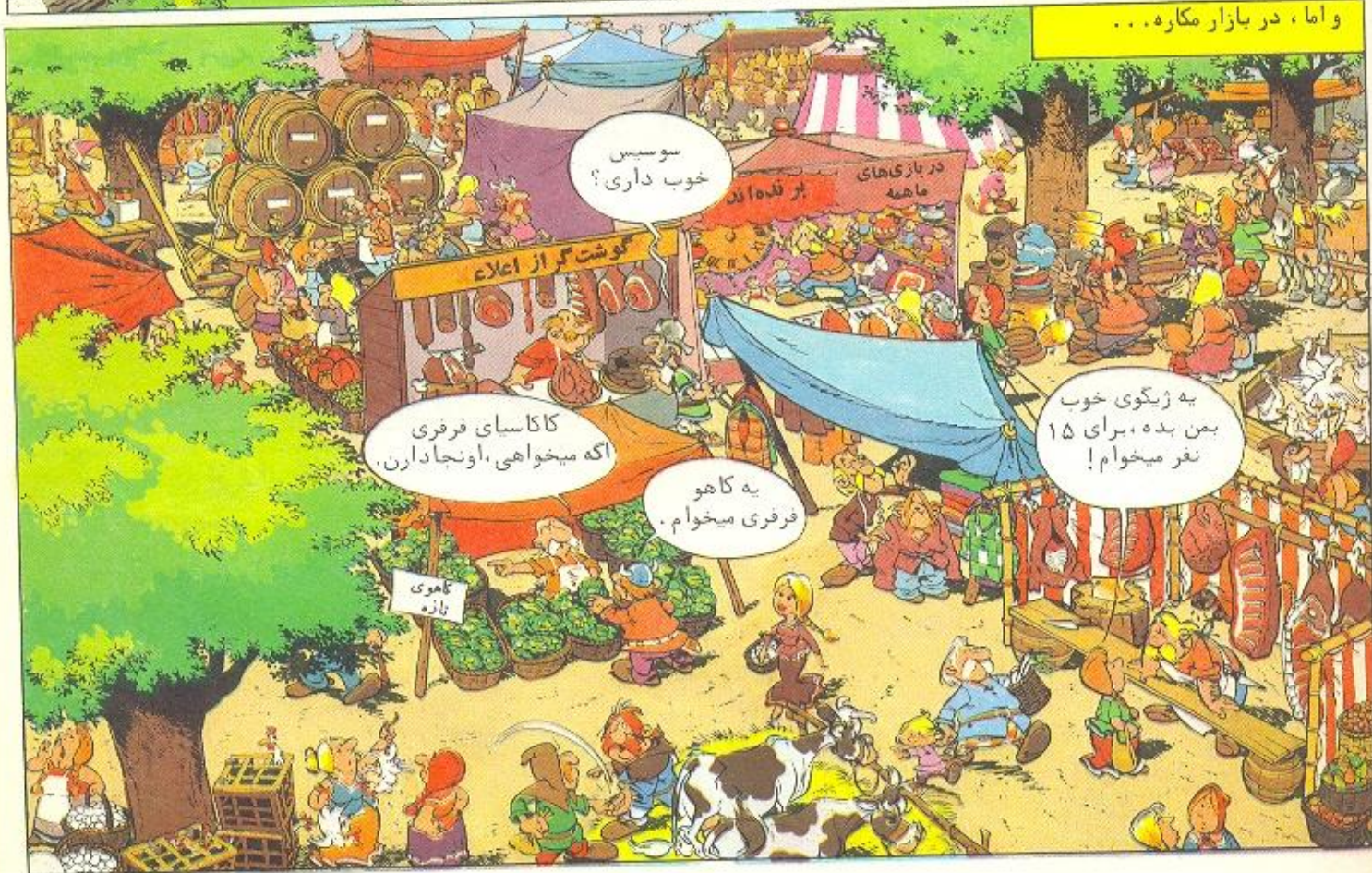














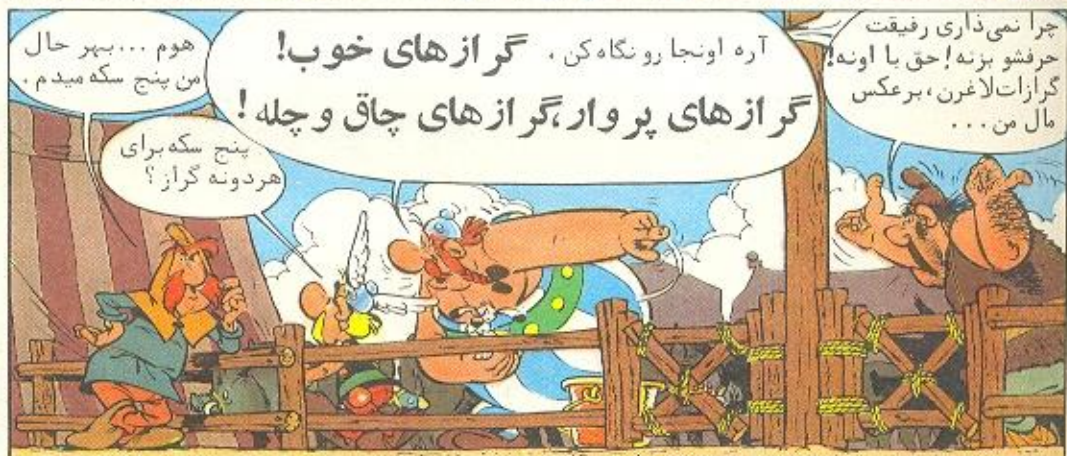


**گرازهای خوب داریم!**  
**گرازهای چاق داریم!**

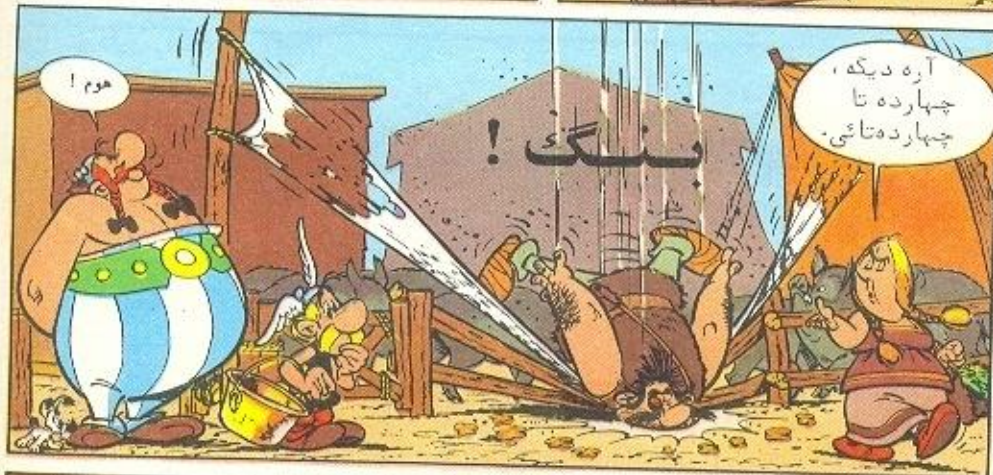
**گرازهای پروار داریم!**  
**گرازهای چاق و چله داریم!**  
**گرازهای خوب!**







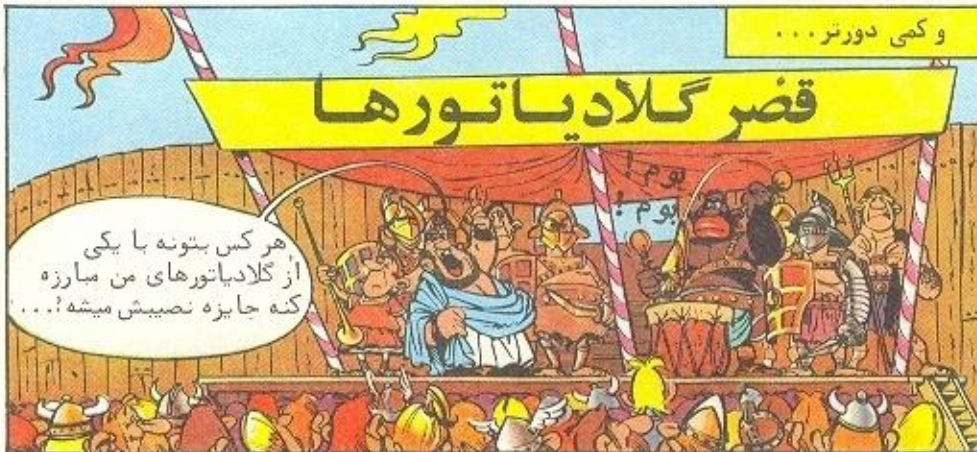




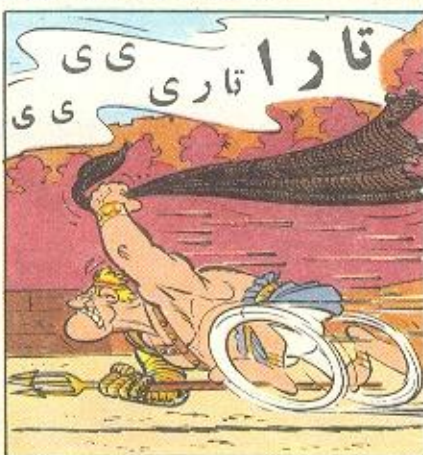
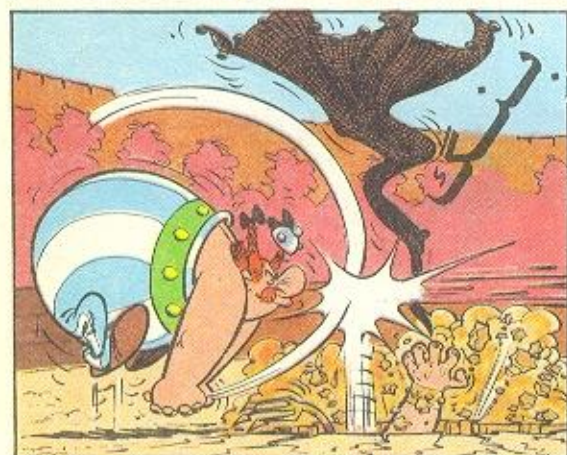
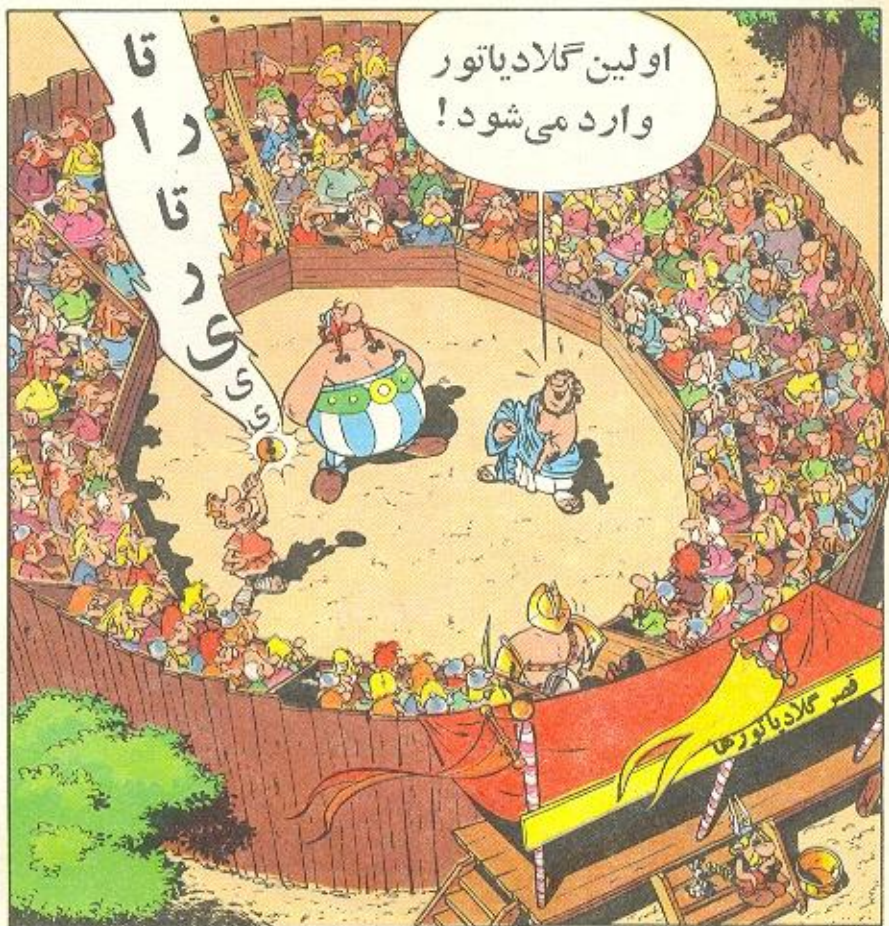
















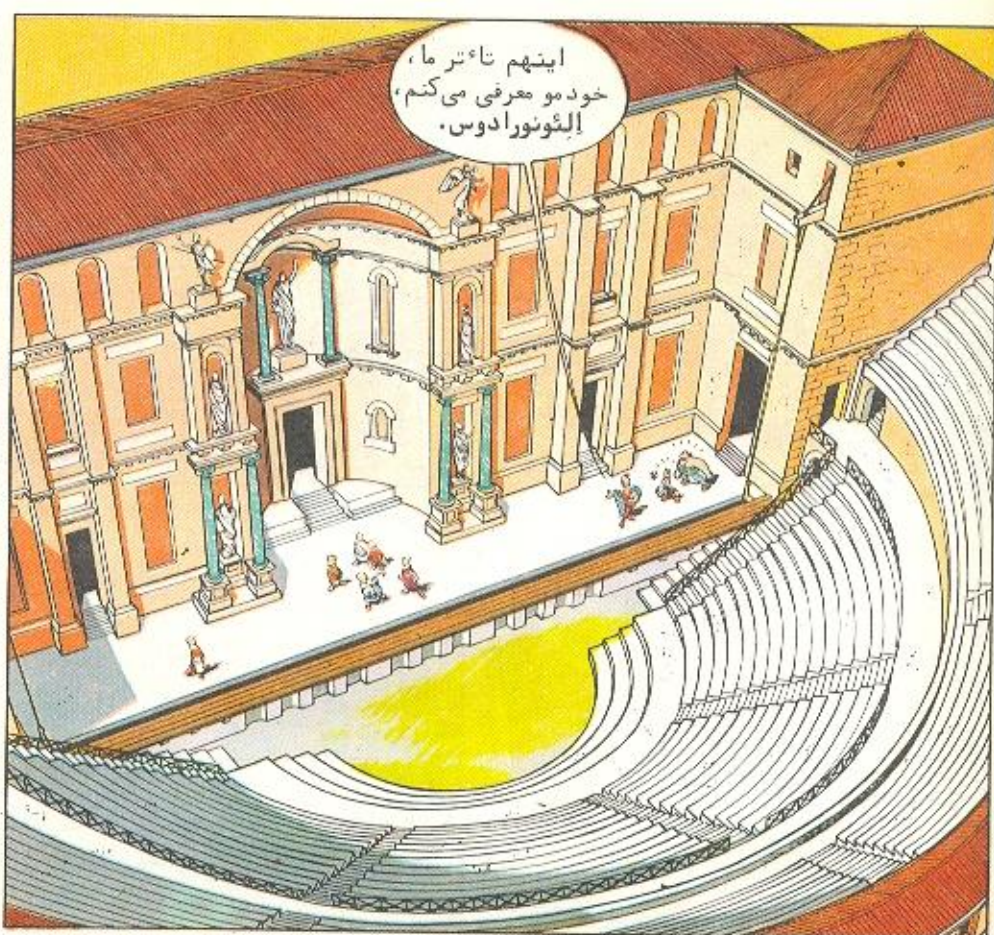




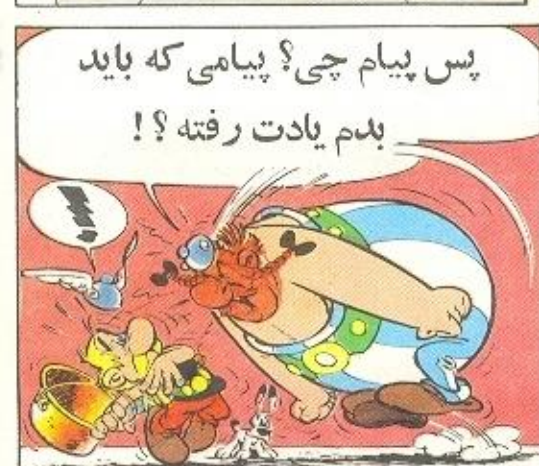
















نمایش شروع می شود...



هوسرانی! هوسرانی!  
ما طالب هوسرانی هستیم!

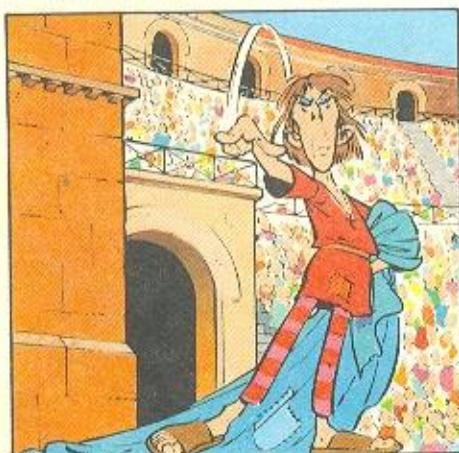


حقیقت همیشه غیر قابل  
تحمله...



شما زشتید! ما هم زشتیم،  
اما نه به اندازه شما!

بوهه!



**حق داره!**  
**نه!**  
بیرونش کنید!  
عقب مانده ها!  
کافست!!!



بسه! بسه! خجالت داره!  
دارن مارو مسخره می کنن!

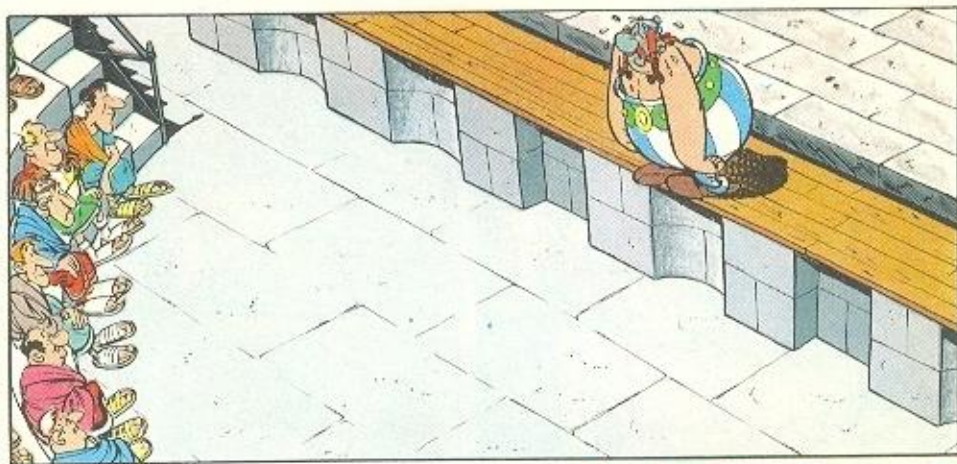


بفکر دیگه باش!



نوبت توست!  
برو! برو دیگه!

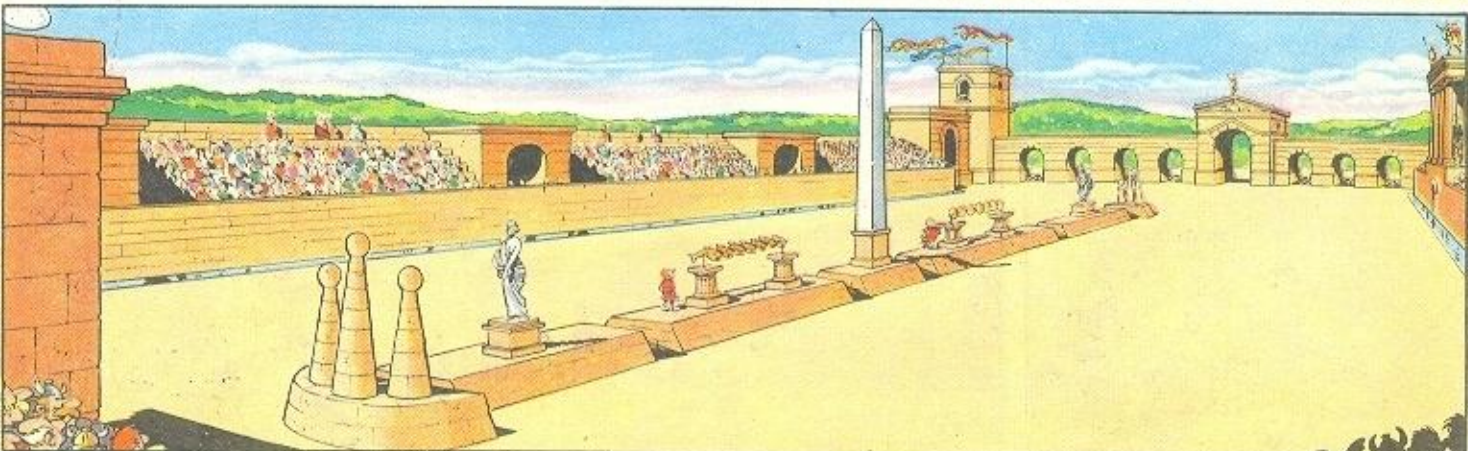




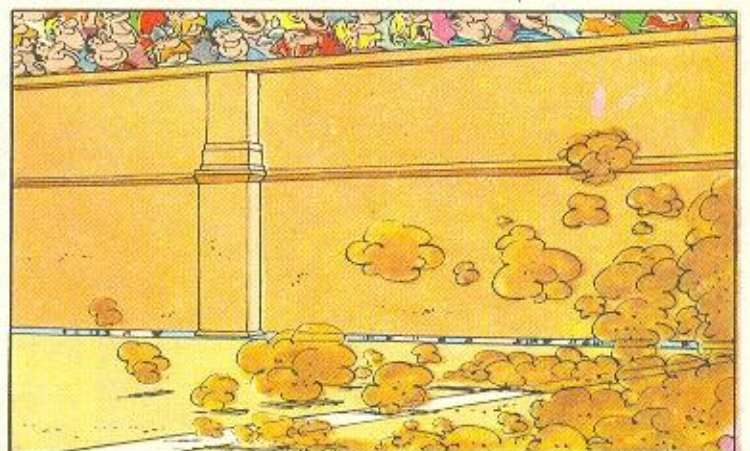
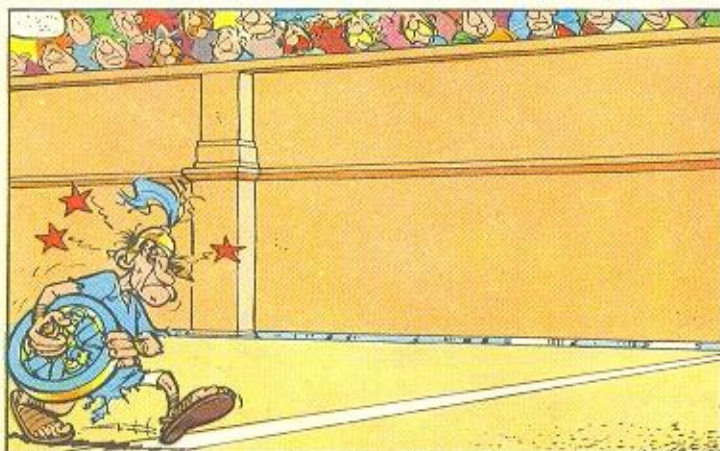




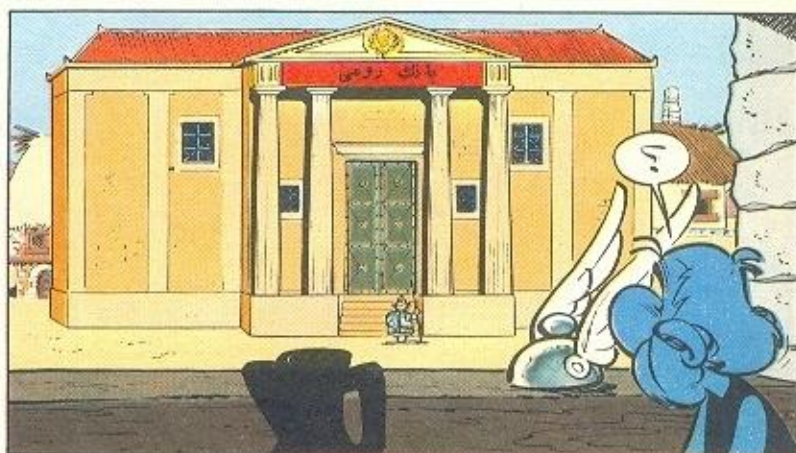
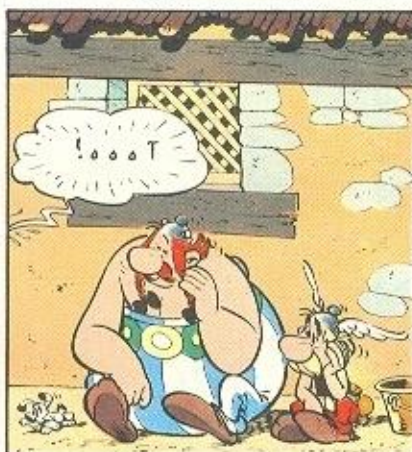
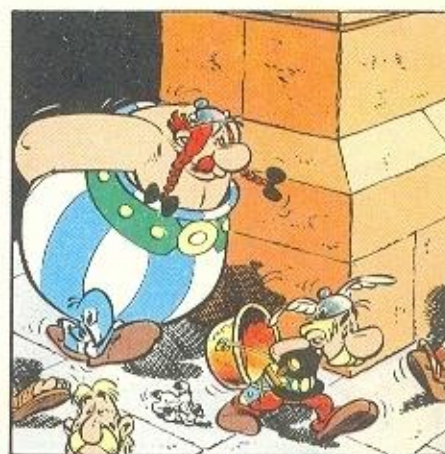








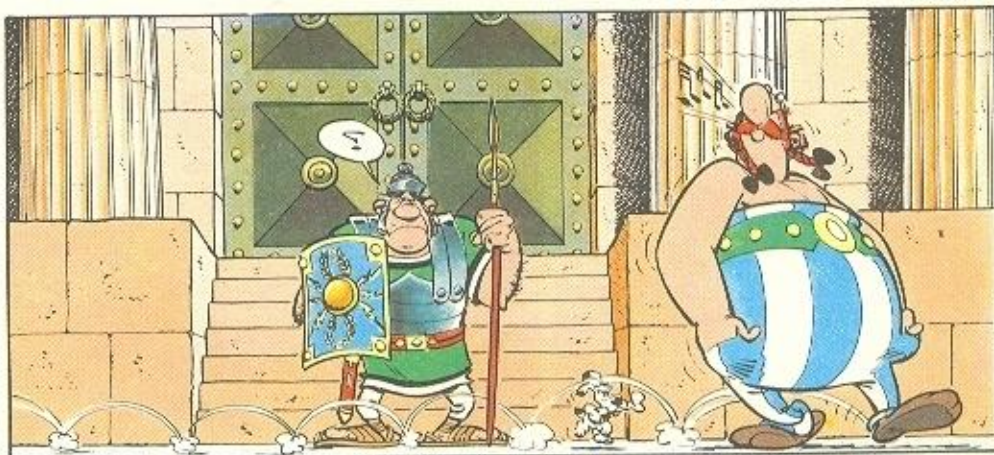




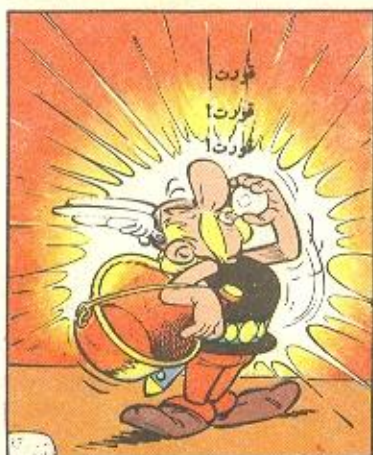




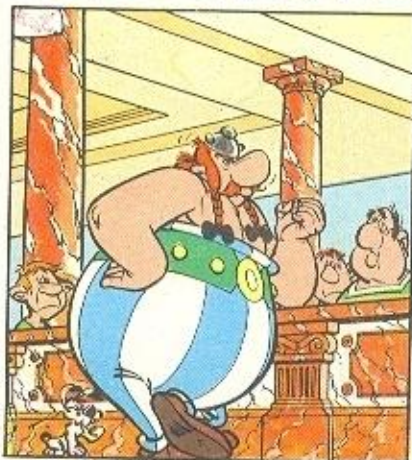
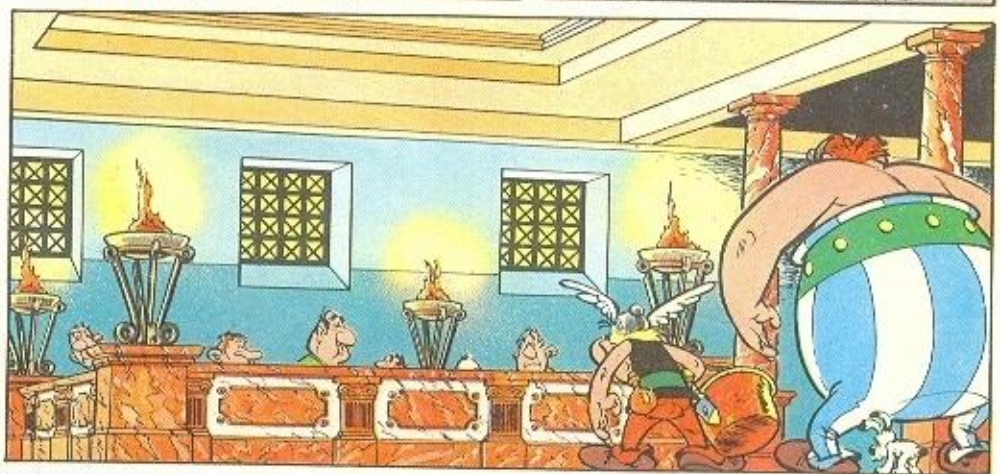
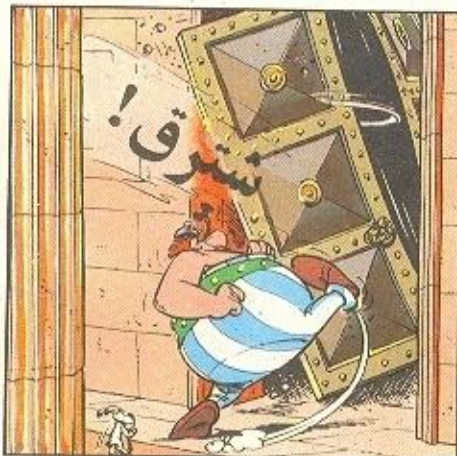
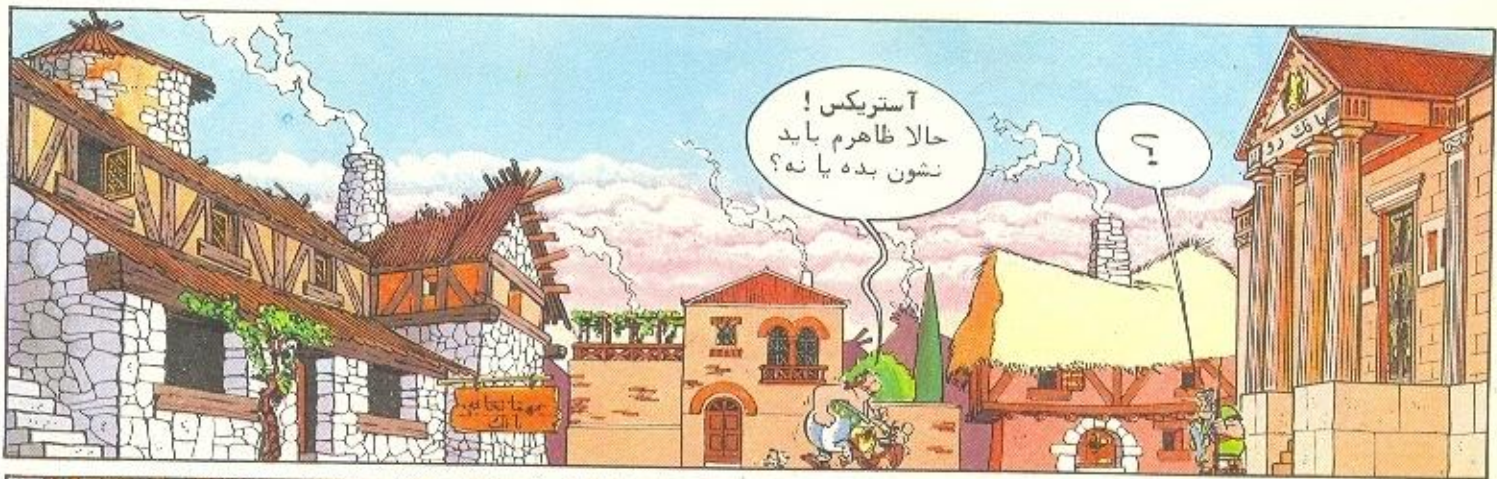




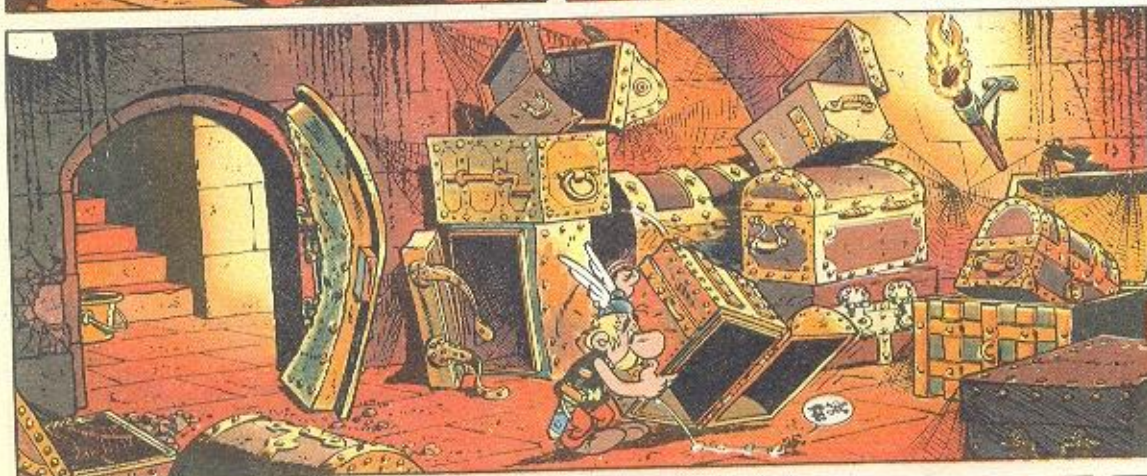
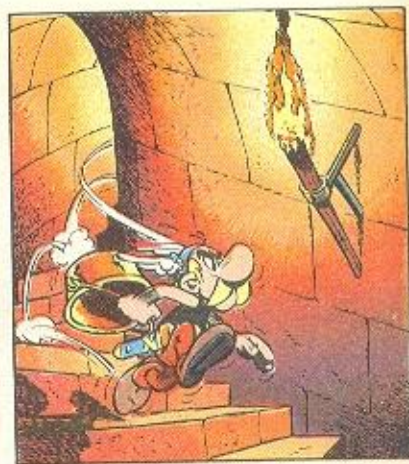












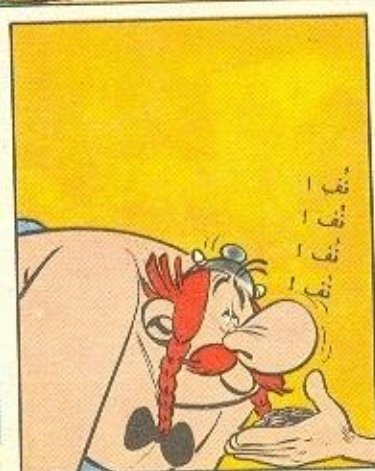




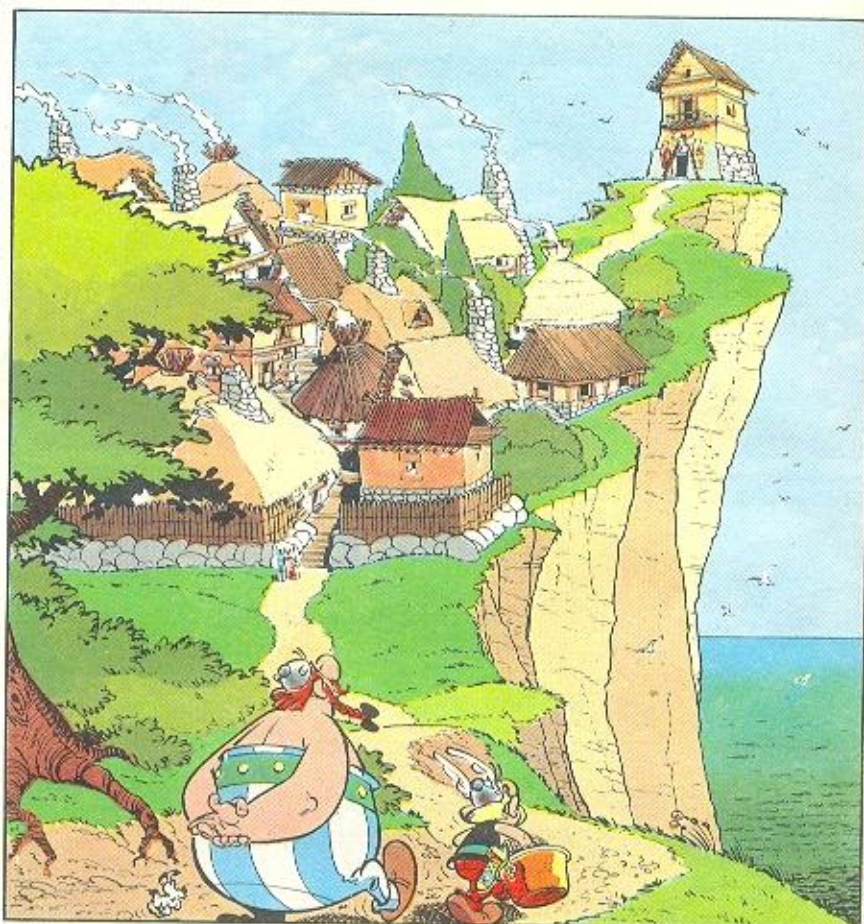
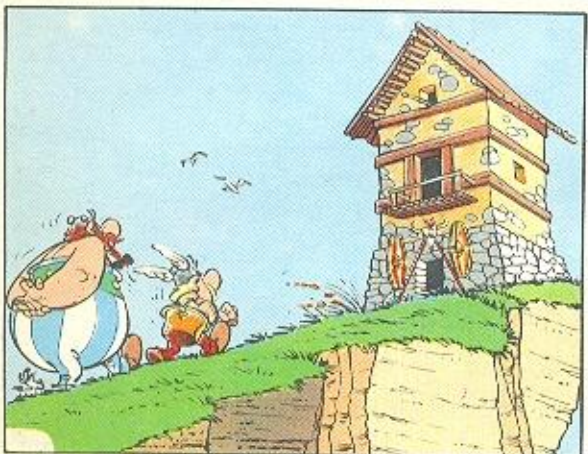








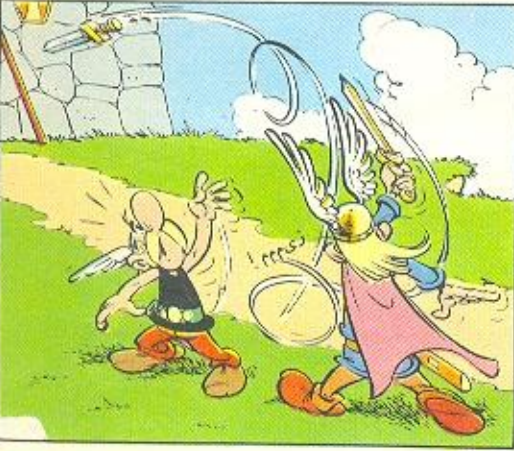














لعنتی‌ها! کی جرأت کرد این  
دیگچه رو توی سرم بزنه؟



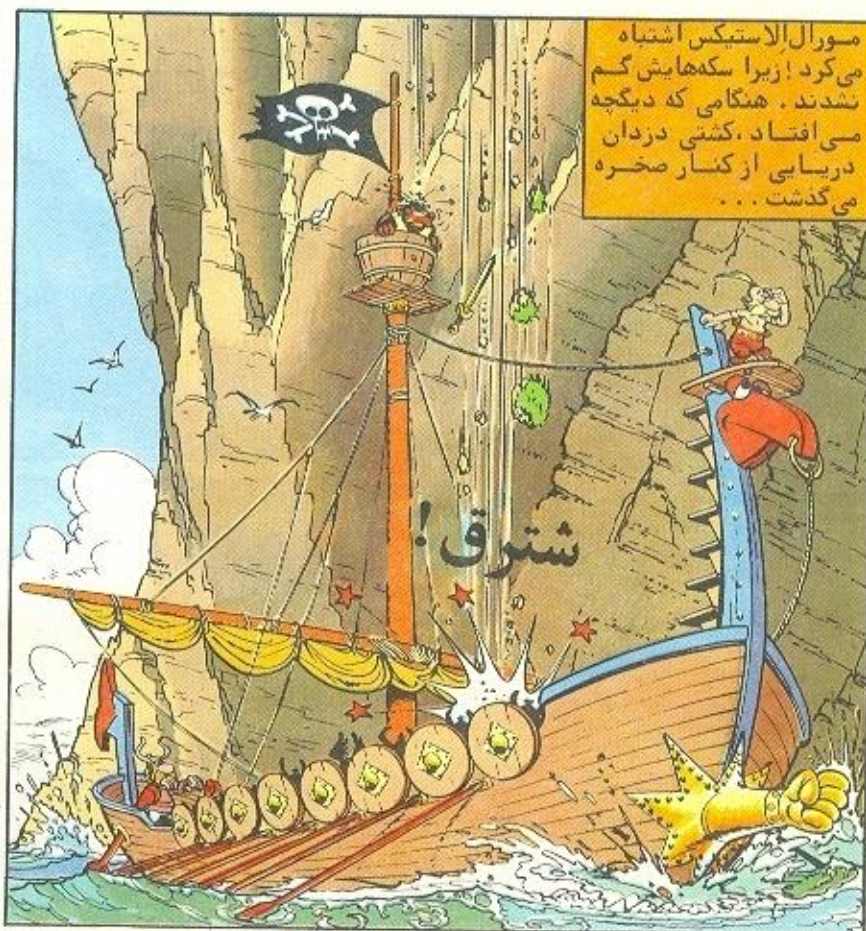
بالاخره برای یک دفعه دزدان  
دریایی شادمان هستند!

سکه! پولدار شدیم  
پول طلا!

از همه گذشته،  
بوی خوبی هم داره!



مورال الاستیکس اشتباه  
می‌کرد! زبرا سکه‌هایش کم  
نشدند. هنگامی که دیگچه  
می‌افتاد، کشتی در دامن  
دریایی از کنار صخره  
می‌گذشت...



شرق!

دوستان ما هم خوشحالند. اهالی دهکده  
به افتخارشان ضیافت دادند، چون آنها  
شرافت اهالی دهکده را حفظ کرده بودند.

چیزی که من بالاخره  
نفهمیدم اینه که چرا سکه‌ها رو  
به جای سوپ پیاز توی دیگچه  
ریخته بودن؟



پایان



از همین مجموعه :

آستریکس و کلئوپاترا  
 آستریکس و دینگچه  
 آستریکس سالادیا تور  
 آستریکس لژیونر  
 آستریکس در بازی‌های المپیک  
 آستریکس در اسپانیا  
 آستریکس در سولیس  
 آستریکس و برگزیده‌مان سزار  
 آستریکس و ریزانی‌ها

